توجیه کثرت در حکمت متعالیه و حکمت مشاء

صفحه هفتاد و سه بودیم. این خطبه شریفه که حضرت فرمودند: «و تمکن منها لا علی المزاجة»[1]. از جلسه قبل دو مطلب هست. یکی مطلبی است که در آخر مباحثه فرمودند. مقصودتان را بفرمایید تا روشنتر باشد.

شاگرد: اگر بگوییم ماهیت اعتباری است و سراب است، و اصالت با وجود است، می‌توانیم این فرمایش حضرت «تمکن منها لا علی المزاجة» را و وجود خدا در عالم هستی را توجیه کنیم. یعنی بگوییم ماهیتشان هست ولی اعتباری است. ای بنا به نقل برخی برای اعتباریت ماهیت، اصالتی هم قائل می‌شوند. اما برخی می‌گویند نه، ماهیت بالکل سراب است. حضرت عالی خواستید با علم حضوری توضیح بدهید. در اینجا هم سؤال شد که اگر ماهیت سراب باشد و وجود اصیل باشد، می‌توانیم حضور خداوند متعال را در عالم هستی توجیه کنیم؟

استاد: با این توضیحی که فرمودید، «تمکن منها» یعنی چون ماهیت سراب است و اصالت با وجود است، اصل خداوند متعال روی مبنای حکمت متعالیه که حقیقة الحقائق وجودیة است، پس در همه وجودهای اصیل حضور دارد. منظور شما همین بود؟

شاگرد: بله.

استاد: همانطوری که اشاره کردید در مسأله اصالة الوجود، دو-سه تقریر دارد. اینکه ماهیت اعتباری است، یکی به این معنا است که اصلاً هیچی نیست؛ «کل ما فی الکون وهم او خیال ×××× او عکوس فی مرایا او ظلال»[2]. باز هر کدامش فرق می‌کند. شاید هم من تا ده تقریر برای اصالت وجود شنیده‌ام.

شاگرد: هفت تا.

استاد: بله، خیلی جور و واجور می‌شود.

شاگرد۲: در خاطرم هست که آقای فیاضی شاید بیست تقریر جمع کرده بودند.

شاگرد: نه، در کتاب «هستی و چیستی» ایشان سه تقریر آورده‌اند، اما تقریرهای دیگری هم هست که ایشان در آن جا نیاورده‌اند.

استاد: شش-هفت مورد بود که من قبلاً در مباحثه عرض کرده بودم. در حاشیه منظومه بود. تقریر اصالة وجود به‌نحوی‌که اصالت وجود باشد، نبود. آن کلی بحث بود، به‌نحوی‌که با شش-هفت وجه، وجهی می‌شد که عدم الاصالة لهما بود؛ هیچکدام اصیل نیستند. یک وجهی می‌شد که اصالتهما بود که مرحوم حاجی در تعلیقه فرموده بودند «لا یقول به حکیم». اشاره‌ای داشتند به رد شیخ احمد.

شاگرد: البته تمام اختلاف روی اعتباریت ماهیت است که بیان صدرا از اعتباریت ماهیت چیست. و الا در این قسمتی که وجود اصیل است هیچیک از آقایان اختلافی ندارد. غالب اختلافات هم بین معاصرین است. در گذشته چنین اختلاف روشنی که در متن فلسفه در حوزه باشد، نبوده. الآن بیشتر است. الآن بیشتر روی آن بحث میکنند که وقتی صدرا اعتباریت را میگوید، اعتباریت به چه معنا است.

استاد: علی ای حال ما میگوییم وجود اصیل است و ماهیت اعتباری است. در اینجا ما با چهار چیز سر و کار داریم. وجود، ماهیت، اصالت و اعتباریت. تا اینها روشن نشود، بحثها مدام طول میکشد و او میگوید حرف من را نفهمیدی، لذا در آن هفته گفتم تا اصالت را چه معنا کنید. این، خروجیهای مختلفی پیدا میکند. علی ای حال در اینکه اصالت با وجود است یا نه، مرحوم حاجی تعبیری به ظل میکنند. در یک جای دیگر تعبیری به «یلی النفس» و «یلی الرب» دارند. «یلی الرب» در شیء، وجود خاص به او است که اصیل است. «یلی النفسی»، ماهیت آن است. این اجلاء و بزرگواران تعبیرات متعددی دارند. البته نمیدانم در همین مباحثه تفسیری بوده یا همین مباحثه بود. جلساتی که پیش آمده که مفصل راجع به اینها صحبت شده. اندازهای که به ذهن من بوده را قبلا عرض کردم. یکی از چیزهایی که برای خود من مدتی طول کشید تا مقداری واضح شد، تلفیقی است که در حکمت متعالیه بین دو کاربرد بساطت صورت گرفته. بساطت در بستر مشاء و بساطت در بستر عرفان نظری. آخوند تلفیق کرده. یک بساطت داریم که لازمه آن همانی است که میگوییم «الواحد لایصدر عنه الا الواحد» که با یک زحمتی عقول عشره و تعدد جهات را درست میکنند. میخواهند برگشت تکثر عالم را به ذاتی که از جمیع جهات واحد است و یک حیث بیشتر ندارد، توجیه کنند. «الواحد لایصدر منه الا الواحد»؛ یک حیث هم یک حیث است. با صادر اول و بعد عقول عشره شروع میکردند. این در بستر مشاء بود.

بساطت دیگری هم هست که آخوند در جلد هفتم مطرح میکند؛ «بسیط الحقیقة کل الاشیاء الوجودیة». خُب در ابتدای یاد گرفتن آدم میگوید که اینها را جمع میکند. اما خاستگاه قاعده بسیط الحقیقه با خاستگاه بساطتی که از توحدِ حیث، بالدقة قاعده الواحد در میآید، دو فضا است. دو خاستگاه است و بالدقه هم دو مبانء داریم. البته باید مباحثه اینها را در جای دیگری داشته باشیم. حال سر برسد یا نه. آن، دو فضا است؛ یعنی بسیط الحقیقه یک جور است؛ اشان بسیط الحقیقه را از عرفان آورده است. اشان به مطالبی که عدهای در عرفان گفتهاند وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت، نیاز دارد تا بتواند بسیط الحقیقه را سر برساند. لذا با قاعده الواحد که یک حیث بسیط من جمیع جهات است و در صدور مجبور هستید که این یک حیث را با حیث های بعدی تصحیح کنید، دو فضا میشوند. منظور من این است که این مباحث هست.

علی ای حال در این بحث، وجود اصیل است یا وجودات اصیل هستند. این یکی از سؤالات مهم بود؛ لذا از آن تقریر بود. اصالة الوجود و اعتباریة الماهیات، اصالة الوجود و اعتباریة الوجودات، اصالة الوجود و اصالة الوجودات و اعتباریة الماهیة؛ نه ماهیات. هفت-هشت جور میشد. کدام یک از اینها است؟ وقتی بالدقه اصالت و اعتباریت را معنا کنیم واضح میشود.

شاید چند بار دیگر عرض کرده بودم. با کسی بحث میکردیم. در مباحثه همیشه ادعای من این بود که نزاع بین آخوند مالصدرا با استادشان میردامد، مشاء و شیخ اشراق، نزاع لفظی است. لفظی به این معنا که اگر حیثیاتی که هر کدام مد نظر دارند را روشن کنیم، دیگری میگوید این را که من هم قبول دارم. خُب پس شما اول زحمت بکشید حیثیات را تبیین کنید؛ بعد او میگوید اگر این را میگویی من هم قبول دارم. او هم میگوید اگر این را میگویی من هم قبول دارم. نزاع لفظی، به این معنا مد نظر است. آن آقا ناراحت میشد و میگفت خود صاحب اسفار و استادشان میگویند نزاع امعنوی است، آن وقت تو میگویی لفظی است؟! خلاصه اشان اینطور میگفت. حتی من اضافه میکنم و میگویم خود صاحب اسفار میگوید سی سال «کنت شدید الذب عنهم فی اعتباریة الوجود

و تأصل الماهيات»[3]؛ من سی سال از عمرم بهشدت از اصالت ماهیت دفاع میکردم، حال نزاع لفظی است که او سی سال اینطور بوده؟! او که با خودش نزاع لفظی ندارد!

ولی آن چه که من عرض میکنم منافاتی ندارد. میبینید کسی سی سال یک حیثی در ذهنش مطرح است و طبق آن جلو میرود، بعد در فضای حیثیات جدیده ای قرار میگیرد. وارد و حاکم بر آن حیثیات قبلی است. این حیثیت جدید مطلب را چنان به هم میریزد که میگوید معنوی است. و حال اینکه معنوی نیست. این حیث با حیث قبلی متفاوت است. لذا من مکرر عرض کردم اگر این نزاع إمّا و إمّا بود ...، درحالیکه من مکرر عرض کردم اصالت وجود و ماهیت مکمل هم هستند؛ نه رقیب هم. این باید درک شود. اگر این دو بدل هم بودند، با اینکه الآن چهارصد سال میگذرد و اساتید فن چقدر برای آن حرف زدهاند، اگر این دو بدل هم بودند، اساتید دوباره حکمت را روی یک مبنای خالص بازنویسی میکردند، اما نمیتوانند بکنند. یعنی گاهی میگویند مبنای اصالت الوجود که میگوییم به این صورت است. خُب شما پس از اول، حکمت را بنویسید و هیچ اسمی از ماهیت اعتباری نیاورید. اینکه کاری ندارد. دقیقاً بر مبنای اصالت الوجود حکمت را بنویسید. هیچ کجا نگویید روی مبنای فلان. شما حکمت داشته باشید خالص بر این مبناء. خُب بنویسید. من روی اینها فکر کردهام که الآن میگویم؛ نمیشود. چرا؟ چون در نفس الامر مطلب، این دو مکمل هم هستند. نمیتوانید آنها را قیچی کنید.

علی ای حال در اینکه وجودات اصیل هستند ای وجود اصیل است، تفاوت میکنند. خالصه ما وجود فقر امکانی داریم ای ندارید؟ آخوند در جلد اول در بحث تشکیک، میگوید داریم. در جلد دوم در «فی اظهار شیء من الخبایا»[4] میگویند نه. خُب چه شد؟ خالصه وجود فقر امکانی میآید ای نمیآید؟ که بگویند تشکیک در مراتب در آخر کار به تشکیک در مراتب برمیگردد. مظاهر به چه معنا است؟ یعنی اصالت با وجود است، نه با وجودات. تا این اندازه مطلب جلو میرود. حال این مبانی کدام یک درست است، چطور استدلال شود و چقدر سر برسد، باشد.

---

[1] التوّحيد نویسنده : الشيخ الصدوق جلد : ۱ صفحه : ۷۳

[2] جامی، دیوان اشعار، غزلیات، شماره ۵۶۴

[3] الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية الأربعة نویسنده : الملا صدرا جلد :۱ صفحه : ۴۹

[4] الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية الأربعة نویسنده : الملا صدرا جلد : ۲ صفحه : ۲۸۶

بازبینی #4
ایجاد شده 28 ژانویه 2024 16:10:55 توسط ... .
به روزرسانی شده 7 فوریه 2024 13:26:47 توسط ... .